

# روشن‌فکری دینی و عصری کردن دین

گفت‌وگو با: محسن آرمین

ضمیمه اعتماد، ش ۱۹۳۶، ۱۳۸۸/۲/۷



**چکیده:** موضوع اصلی این گفت‌وگو بررسی «روشن‌فکری دینی» است. آقای آرمین بنیانگذار روشن‌فکری در تاریخ معاصر را سید جمال الدین اسدآبادی می‌داند. ایشان در تقسیم‌بندی جریان روشن‌فکری یک جریان را اصلاحی یا اعتدالی می‌داند که پایه‌گذار آن عبده است و یک جریان را رادیکال و بنیادگرایانه نظیر اخوان المسلمین، مودودی و به‌ویژه سید قطب، وی مرحوم نائینی، طالقانی، شریعتی، مطهری و بازارگان را نیز از دیگر روشن‌فکران دینی ایرانی قلمداد می‌کند. ایشان در بخش دیگری از این گفت‌وگو روشن‌فکری دینی در ایران را به جریان عصری و جریان اجتهادی تقسیم می‌کند و تفاوت‌های این دو جریان را تبیین می‌نماید.

پرتال جامع علوم انسانی

○ بفرمایید اساساً جریان یا طیف روشن‌فکری از چه زمانی در ایران شکل گرفت؟

● جریان روشن‌فکری یک جریان اجتماعی و همچنین یک پدیده مدرن است که سابقه آن در کشور ما به آشنایی و مواجهه جامعه ایرانی با مدنیت دنیای جدید برمی‌گردد. این مواجهه مانند تمام کشورهای مسلمان و شرقی یک مواجهه طبیعی و عادی نبود. این مواجهه در شرایطی رخ داد که جامعه ایران کاملاً از دنیای خارج بی‌خبر بود و همچنان احساس می‌کرد به عنوان یک ابرقدرت مطرح است و به دیگران و به خصوص غیرمسلمان‌ها به چشم حقارت نگاه می‌کرد. نگاه واقع‌بینانه‌ای نسبت به تحولات و واقعیاتی که در دنیای خارج در جریان بود، نداشت و ناگهان از طریق جنگ و تجاوز نظامی با این دنیای خارج آشنا شد؛ اتفاقی که

تقریباً برای همه کشورهای مسلمان و شرق از آسیا گرفته تا آفریقا افتاد و مصر هم با جنگ و اشغال از سوی فرانسویان با تمدن روبه‌رو شد.

○ این عدم آشنایی در سطح عامه مردم بوده است یا نخبگان و رجال سیاسی راهم دربر می‌گرفت؟  
● این غفلت و بی‌خبری عمومی بود. نه رجال و نه نخبگان فکری ما از تحولات آن سوی دنیا آگاهی نداشتند، چون تقریباً هیچ رابطه و تبادلی وجود نداشت. این غفلت و بی‌خبری سابقه داشت. در واقع از آغاز بیداری و خروج اروپا از دوران قرون وسطا یعنی جنگ‌های صلیبی، مسلمانان و از جمله ایرانیان از چنین تحولی بی‌خبر بودند. برعکس اروپاییان که از جنگ‌های صلیبی حداکثر استفاده را برای شناخت تمدن اسلامی و استفاده از دستاوردهای علمی و اجتماعی آن بردند، مسلمانان حتی نیازی به شناختن تحولات اروپا که از قرن دوازدهم میلادی به این سو صورت پذیرفت، احساس نکردند.

قاعدتاً اولین سؤالی که مطرح می‌شود این است که علت این عقب‌ماندگی چیست و چگونه می‌توان این عقب‌ماندگی را جبران کرد؟ اینها البته دو سؤال هستند، اما با یکدیگر مرتبند و پاسخ آنها نیز کاملاً باهم پیوند دارند. به طور قطع تمام مصلحانی که از این مقطع به بعد در ایران به فعالیت پرداختند، در تلاش بوده و هستند که به این سؤال یا این دو سؤال پاسخ دهند.

○ به نظر شما، بنیانگذار روشن‌فکری دینی در ایران را باید سید جمال دانست؟

● بله، اگر بخواهیم ریشه روشن‌فکری دینی را در تاریخ معاصر ردیابی کنیم، به سید جمال می‌رسیم. او در واقع رهبر و پایه‌گذار جریان احیای تفکر دینی یا به عبارتی اصلاح تفکر دینی است که زمینه‌ساز جریان روشن‌فکری دینی به شمار می‌رود. جوهر اندیشه سید جمال اعتقاد به توانایی عقیده و تفکر صحیح دینی در نجات مسلمانان از سقوط و انحطاط بود. به همین دلیل شعار بازگشت به قرآن و احیای اندیشه را سرداد و بر خرافه‌زدایی از دین و اصلاح عقاید دینی تأکید داشت.

به طور کلی اصول اندیشه دینی و سیاسی سید جمال به روایت مرحوم حمید عنایت در کتاب اندیشه سیاسی مسلمانان چنین بود:

۱. اعتقاد به توانایی ذاتی دین اسلام برای رهبری مسلمانان و تأمین نیرومندی و پیشرفت آنان؛

۲. مبارزه با روحیه تسلیم به قضا و قدر و گوشه‌نشینی و بی‌تحركی؛

۳. بازگشت به منابع اصلی فکر اسلامی و مبارزه با خرافه و انحراف؛

۴. تفسیر عقلی تعالیم اسلام و تأکید بر عنصر اجتهاد و نفی تحجر و قشری‌گرایی؛

۵. مبارزه با استعمار و استبداد به عنوان نخستین گام در راه رستاخیز اجتماعی و فکری

مسلمانان.

○ شما فرمودید روشن‌فکری با این انگیزه که علت عقب‌افتادگی و راهکارهایش را پیدا کند، متولد شد. بعد هم آمدند روشن‌فکری دینی را بر این مبنا پایه‌گذاری کردند که احیای تفکر خالص اسلامی درمان درد عقب‌افتادگی است. سؤالی که برای من به وجود آمد این است که چگونه به این پاسخ رسیدند که این عقب‌ماندگی ما به خاطر بدفهمی ما از دین است و اگر دین خالص را احیا کنیم آن عقب‌افتادگی را جبران کرده‌ایم؟

● به این سؤال به دوروش و بادورویکرد متفاوت پاسخ داده شد. یک پاسخ این بود که اگر ما بخواهیم این عقب‌ماندگی را جبران کنیم، باید کاملاً پای‌جای غرب بگذاریم و اقداماتی را که آنها در مراحل مختلف انجام داده‌اند ما نیز باید انجام دهیم، البته نه اینکه هر مرحله‌ای را که آنها عبور کرده‌اند ما هم عبور کنیم؛ بلکه از تجارب آنها استفاده کنیم و همان روش‌ها را به کار ببریم. افرادی نظیر ملک‌خان و تقی‌زاده پاسخ‌هایی شبیه به این را برای سؤال بیان می‌کردند. پاسخ دیگری که به این سؤال داده شد این بود که علت عقب‌ماندگی ما دور شدن از حقیقت دین و اعتقادات خالص دینی است. چون گمان بر این بود تا وقتی مسلمانان دچار فترت و رکود اعتقادی نشده بودند و دیدگاه درستی نسبت به ایمان و عقاید دینی داشتند بر جهان آقایی و سروری می‌کردند و از آن زمان که اندیشه دینی گرفتار انحطاط، تحریف و خرافه شد ما به این روز افتادیم. در این پاسخ سعی می‌شد راهکار جبران این عقب‌ماندگی از دل سنت استخراج شود. به تعبیر مرحوم شریعتی تصفیه و پالایشی در سنت صورت پذیرد. مرحوم نائینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله که قوی‌ترین رساله فقهی در تبیین مبانی مشروطه بوده است، مبانی دینی مشروطه را تئوریزه و نکات جالبی را بیان می‌کند. او می‌گوید به حکمای غرب باید آفرین گفت که به این نکته پی بردند. استبداد آفت جامعه انسانی است و با برانداختن آن به آزادی رسیده‌اند و نائینی به آنها غبطه می‌خورد که چرا ما با اینکه در فرهنگ دینی و تعالیم قرآنی خود و در اندیشه توحیدی که اساسش بر برابری انسان‌ها در برابر خدا استوار است، نتوانستیم به آن دست بیابیم.

○ آقای آرمین آنچه مسلم است این است که روشن‌فکران دینی در هر دوره روش‌ها و راهکارهای

مختلفی را پیموده‌اند و با توجه به گفتمان‌های غالب جهانی در هر دوران، نحله‌های مختلف روشن‌فکری دینی شکل گرفته است. در صورتی که وجود این نحله‌های مختلف را می‌پذیرید آنها را تبیین کنید.

● اگر باینده در تبارشناسی روشن‌فکری دینی به شرحی که گذشت، موافق باشید، آنگاه باید گفت روشن‌فکری دینی به عنوان محصول جریان احیای اندیشه دینی به یک نوع خاص منحصر نبوده است. به عبارت دیگر در دل جریان فراگیر احیای اندیشه دینی، ما شاهد صور و اشکال متفاوتی از روشن‌فکری دینی هستیم. خصوصیت روشن‌فکری به طور عام این است که خواهان تغییر و تحول است. تفاوت عالم و روشن‌فکر نیز همین است. روشن‌فکر صرفاً به تئوری پردازای عالمانه اکتفا نمی‌کند، بلکه او ضمن توجه به حقیقت می‌کوشد از این حقیقت برای تغییر واقعیت بهره‌برداری کند.

اگر بخواهیم روشن‌فکری دینی را از این منظر تقسیم‌بندی کنیم، از سه جریان قوی می‌توانیم نام ببریم؛ یکی جریان روشن‌فکری اصلاحی یا اعتدالی است که پایه گذار آن در مصر شیخ محمد عبده شاگرد برجسته سید جمال اسدآبادی است. در ایران ریشه آن به افکار بزرگانی نظیر آخوند خراسانی و نائینی برمی‌گردد.

یک جنگ جهانی خانمان‌سوز در کانون این مدنیت رخ داده و جهان در آستانه جنگ جهانی دیگری است. در کشورهای مسلمان استعمار چهره واقعی خود را در قالب غارت منابع ملی، فروپاشی فرهنگ ملی، گسستن ارزش‌ها و سنت‌های اجتماعی و در نتیجه ایجاد بحران‌های شدید هویت نشان داده است. در واکنش به این شرایط جریانات فکری بنیادگرایانه نظیر اخوان المسلمین و چهره‌های رادیکالی نظیر مودودی و ندوی در شبه قاره هند و حسن‌البناء و مشهورتر از همه سید قطب ظهور می‌کنند. اصلی‌ترین ویژگی این جریان، ماهیت به شدت واکنشی آن در برابر وضع موجود است که در قالب رادیکالیسم، تحلیل دین در چارچوب ایدئولوژی حداکثری و رادیکال با جهت‌گیری ضد غربی و بلکه ضدیت با هر آن چیزی بود که نشانی از معرفت بشری و فرهنگ جدید داشت.

بازتاب اندیشه ۱۰۶۱۱۴

۷۸  
روشن‌فکری  
دینی و  
عصری‌کردن  
دین

○ یعنی این جریان رفتارهای رادیکال خود را با مبانی دینی تئوریزه می‌کند؟

● یعنی وقتی در برابر استعمار قرار گرفته‌اند از دین یک برداشت کاملاً رادیکال و تند دارند و دین را هم در همین چارچوب تعبیر می‌کنند و می‌فهمند. در واقع با ایدئولوژیزه کردن دین،

آن هم یک ایدئولوژی تمام خواهانه، با واکنشی کاملاً تند و انفعالی، همه چیز مدنیت غرب را به طور افراطی رد می‌کنند. وقتی به آثار و مواضع افرادی همچون سید قطب یا حتی حسن البناء پایه گذار اخوان المسلمین یا امثال ابوالعلی مودودی مراجعه می‌کنید، این جهت‌گیری را آشکارا در آنها می‌بینید. آنها صراحتاً می‌گفتند مدنیت غرب و دستاوردهای بشر امروز شرک و کفر و مدنیت جدید مساوی جاهلیت مدرن است. اسلام دینی خودکفا است که در آن همه نظام‌های اقتصادی، اجتماعی، علمی وجود دارد و ما هیچ نیازی به استفاده از دستاوردهای معرفتی بشری نداریم. اسلام حقیقت واحد و جامعی است. مدنیت جدید نیز حقیقتی واحد و یکپارچه و نسبت میان این دو نسبت تناقض و نسبت توحید و شرک است. در ایران نیز در دهه ۲۰ و بعد از جنگ جهانی این نوع گرایش‌های رادیکال اوج می‌گیرد و در اشکالی همچون ترور ظاهر می‌شود. البته گروه‌های ایرانی رانمی‌توان در حوزه روشن‌فکری دینی به شمار آورد، بیشتر در حوزه اندیشه سنتی دینی قابل بررسی است.

گرایش‌های انقلابی در ایران البته در صورت معتدل‌تر از رادیکالیسم مذهبی اخوان و سید قطب را در افکار کسانی مانند مرحوم علی شریعتی و حتی مرحوم طالقانی می‌توان دید. با تحقیقی عمیق‌تر شاید بتوان رگه‌هایی از اندیشه‌های مودودی و سید قطب را حتی در افکار علامه طباطبایی<sup>۱</sup> هم یافت. می‌دانم این ادعا عجیب به نظر می‌رسد، اما وجود برخی مشابهت‌ها انکارناپذیر است. اما روشن‌فکری دینی در ایران نمی‌توانسته نسخه برابر با اصلی از رادیکالیسم مذهبی در مصر باشد؛ زیرا رادیکالیسم مذهبی مصری که بعدها صبغه روشن‌فکری خود را از دست داد و کاملاً خصلتی بنیادگرایانه به خود گرفت، سخت متأثر از سلفی‌گری ابن تیمیه و ابن قیم جوزی بود.

○ در صحبت‌هایتان فرمودید روشن‌فکری دینی بیشتر واکنش در برابر تحولات بوده است. شاید یکی از دلایلی که در ایران به گفته شما هیچ وقت افکار رادیکال به آن معنا که در کشورهای عربی شاهد آن بودیم، شکل نگرفته و همیشه معتدل‌تر بوده است ناشی از این باشد که هیچ وقت مانند کشورهای عربی مورد تجاوز استعمارگران قرار نگرفته و دقیق‌تر آنکه هیچ زمانی به آن معنا مستعمره غرب نبوده است.

● به نظر من این تحلیل تا حدودی درست است. اما من مهم‌ترین علت این اعتدال را طبیعت اندیشه شیعی می‌دانم. طبیعت اندیشه شیعه با رادیکالیسم و افراطی‌گری میانه‌ای ندارد و این درست برخلاف اندیشه‌های سلفی است که سید قطب و مانند او متأثر از آن بودند.

○ به نظر می‌رسد در اواسط دهه ۴۰ نسل دیگری از روشن‌فکران دینی با به عرصه گذاشتند و در پیروزی انقلاب اسلامی نیز نقش غیر قابل انکاری از خود بر جای گذاشتند.

● بله، جریان روشن‌فکری به خصوص در ایران در آن سال‌ها به تدریج ویژگی‌های جدیدی یافت. از مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های روشن‌فکران این دوران آن است که به نوعی تفکر اجتهادی معتقد بودند. این جریان پای در سنت دارد و می‌خواهد پاسخ‌های مناسب را از دل سنت بیرون بیاورد، به قول شریعتی دست به پالایش و تصفیه در سنت می‌زند و از این طریق می‌خواهد برای مسائل روز خود پاسخ بیابد، ضمن اینکه به دستاوردهای بشری نیز توجه دارد و از آنها استفاده می‌کند، اما روشن‌فکر دینی نهایتاً باید پاسخ سوالات نسل خود را از دل سنت بیرون آورد و با تصفیه و پالایش سنت این کار را انجام دهد؛ همان کاری که شریعتی می‌گوید اجتهاد، پالایش و تصفیه. در این دوره روشن‌فکران به نوعی در تلاش بودند مشروعیت دستاوردهای مدنیت جدید را بر مبنای موازین دینی استوار کنند و برای بیرون رفتن از بحران، پاسخ به بحران هویت و حل مشکل، این برنامه را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار دادند. این مهم‌ترین ویژگی جریان روشن‌فکری دینی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ است که البته چون با پدیده‌ای به نام استبداد مواجه است، به جنبه‌های اجتماعی دین توجه ویژه می‌کند. این جریان از زمان مرحوم طالقانی از دهه‌های ۲۰ و ۳۰ آغاز و وقتی به دهه‌های ۴۰ و ۵۰ می‌رسیم گسترده‌تر می‌شود و با ظهور چهره‌هایی چون شریعتی و مطهری به اوج خود می‌رسد. واژه روشن‌فکری یک زمانی بسیار فخیم و فاخر بود، اما به دنبال حوادث سال‌های اولیه انقلاب و عملکرد نامطلوب برخی از گروه‌ها که عنوان روشن‌فکری داشتند از یک طرف و قوی‌تر شدن تفکر ضد غربزده از طرف دیگر، روشن‌فکری تبدیل به یک فحش شد. هر کسی را که می‌خواستند به وابستگی و مزدوری یا فاقد درکی ملموس از دردها و آلام جامعه متهم کنند، می‌گفتند روشن‌فکر است.

○ به نظر می‌رسد در آثار و آرای مطهری این نگاه ایدئولوژیک به دین کمتر به چشم می‌آید.

● البته شهید مطهری، هم به جنبه‌های ایدئولوژیک دین توجه داشت، و هم به جنبه‌های نظری، فلسفی و تئوریک دین. اما شریعتی چون بیشتر از منظر جامعه‌شناسانه به دین می‌نگریست، بیشتر به این بخش گرایش داشت.

○ اما از اواخر دهه ۶۰ افرادی که خود را شاگردان شریعتی می‌خواندند در خود افکار شریعتی دست به اجتهاد زدند.

● بله، به خصوص در دو دهه اخیر یک جریان روشن فکری جدیدی پا به عرصه گذاشت که می‌شود آن را نسل سوم روشن فکری دینی در ایران خواند. این جریان به لحاظ تبارشناسی و سنخیت با دو جریان قبل کاملاً متفاوت است. همان طور که شما گفتید اتفاقاً بزرگان آن از شاگردان و دوستان شریعتی هستند. این جریان برخلاف روشن فکران دینی گذشته نگاه اجتهادی به دین ندارد. یعنی این جریان با آنکه خواهان پیراستن انحراف از دین و غبارزدایی از چهره اندیشه دینی است، اما برخلاف سلف خود که با تصفیه و پالایش و تغلیظ عناصر موجود در سنت، در پی یافتن پاسخ به سؤال‌ها و نیازهای امروز بود، نقطه عزیمت و اتکایش بیش از آنکه درون سنت باشد، بیرون سنت است و بیش از آنکه دغدغه حفظ و پالایش و به روز کردن سنت را داشته باشد، دستاوردهای جهان مدرن را نقطه عزیمت خود در اصلاح دین قرار داده است. اگر جریان روشن فکری دینی قبل از انقلاب یک نگاه اجتهادی به دین دارد، جریان روشن فکری جدید نگاه عصری به دین دارد؛ یعنی به دنبال عصری کردن دین است. یکی را می‌توان روشن فکر دینی نامید و دیگری را می‌توان نواندیش دینی نام نهاد.

#### ○ و تفاوت این جریان عصری با جریان اجتهادی؟

● دو تفاوت عمده دارد: یکی اینکه روشن فکری دینی می‌خواست دستاوردهای دنیای جدید را تا آنجا که می‌تواند و هاضمه دین اجازه می‌دهد با مبانی دینی منطبق کند و در صورت امکان پذیر بودن این انطباق آن را بپذیرد و بلکه ترویج کند. اما روشن فکری دینی جدید می‌خواهد دین را بر مبنای دنیای جدید تفسیر کند. به عبارت بهتر با ملاک و معیار مدنیت جدید به ارزیابی و غت و سمین دین پردازد. میان این دو رویکرد تفاوت بسیار است؛ یکی اصل را بر حقوق بشر می‌گذارد و می‌خواهد دین را مطابق آن قبض و بسط دهد و دیگری اصل را بر دین می‌گذارد و سودای آن دارد که حقوق بشر را در پرتو آن بپذیرد و احیاناً قبض و بسط دهد.

#### ○ و تفاوت دیگر؟

● تفاوت دوم اختلاف این دو جریان نسبت به حوزه صلاحیت‌ها و نقش آفرینی‌های دین است. روشن فکری دینی اجتهادگرا به حضور و نقش آفرینی دینی در عرصه اجتماع باور دارد و معتقد است دین در این حوزه مدعی است. اما روشن فکری عصری، دین را عمدتاً در ساحت فردی و شخصی ارزیابی می‌کند. تفاوت سوم، باور یا عدم باور به شریعت است. روشن فکری اجتهادگرا به وجود شریعت در دین باور دارد و بلکه آن را لازمه دین و حافظ و

پوسته سخت حقیقت دین می‌داند، در حالی که روشن‌فکری عصری در اشکال نهایی آن به دین بدون شریعت می‌اندیشد. یا دست‌کم شریعت را فقط در عبادات منحصر می‌کند. تفاوت دیگر در نگاه ایدئولوژیک به دین است که شما هم در سؤال قبلی به آن اشاره کردید. روشن‌فکری دینی پیش از انقلاب به دین، نگاه ایدئولوژیک داشت و آن را نه تنها نفی نمی‌کرد، بلکه برداشتی ایدئولوژیک از دین را که راهنمای مبارزه اجتماعی باشد، ضروری می‌دید؛ اما روشن‌فکری دینی جدید نگاه ایدئولوژیک به دین را به شدت نفی می‌کند و با آن به مخالفت می‌پردازد.

○ البته روشن‌فکری دینی امروز با آنکه نفی ایدئولوژی می‌کند، اما خودش تبدیل به یک ایدئولوژی کامل شده است.

● بله، این جریان با این تناقض روبه‌رو است. به خصوص بعضی از طرفداران سرسخت روشن‌فکری جدید که در نفی ایدئولوژی، شدیداً احساس رسالت و مسئولیت می‌کنند، رفتار و مواضع و عمل‌شان به شدت ایدئولوژیک است. اگر خصوصیت ایدئولوژی را ساده‌سازی و مدل‌سازی اندیشه برای عمل اجتماعی و تعیین مرزهای ماهوی برای تفکیک خود و دیگری بدانیم، برخی از روشن‌فکران دینی معاصر مادر این زمینه‌گوی سبقت را از سید قطب هم ربوده‌اند. وقتی می‌گویند مدرن یعنی ایده‌آل، وقتی می‌گویند سنتی یعنی فاجعه.

○ شما روشن‌فکران را به سنت‌گرایان، اجتهادیون و عصری‌ها تقسیم کردید. سؤالی که پیش می‌آید مرحوم بازرگان یا به طور کلی پوزیتیویست‌ها را در کدام یک از این تقسیم‌بندی‌ها قرار می‌دهید؟

● درست است، مرحوم بازرگان به لحاظ روش فهم دین با دیگر چهره‌های برجسته روشن‌فکری دوران خود نظیر مرحوم طالقانی و بیشتر مطهری و شریعتی تفاوت‌هایی داشت. در رویکرد او به دین یک نوع گرایش علمی و پوزیتیویستی دیده می‌شد. اما اعتقاد او به جنبه‌های اجتماعی و سیاسی دین غیر قابل انکار است.

○ ایشان در اواخر عمرشان تفکری عصری پیدا کردند؟

● بله، اما فکر می‌کنم در این باره باید اندکی محتاطانه‌تر قضاوت کنیم.

○ اما به طور کلی پوزیتیویست‌ها به جریان عصری نزدیک‌ترند.

● آقای بازرگان از دستاوردهای علم تجربی برای تبیین مفاهیم دینی بهره می‌گرفت. دقت کنید که مرحوم بازرگان دستاوردهای علم تجربی را برای دفاع از مطهرات در اسلام استفاده می‌کند، نمی‌گوید که چون علم می‌گوید چون مثلاً ساولون استریلیزه می‌کند، پس مطهرات



در اسلام را کنار بگذاریم، اتفاقاً از این دستاوردهای علمی استفاده می‌کند و با آن آموزه‌های دینی را اثبات می‌کند. فرق می‌کند که شما مبنا را در بیرون دین بگذارید و آموزه‌های دینی را با آن توجیه کنید یا برعکس. بازرگان هم به رغم اینکه گرایشش یک‌گرایش علمی و پوزیتیویستی است، اما به شهادت آثارش، جزء روشن‌فکران عصری ارزیابی نمی‌شود. کتاب‌هایی مانند باد و باران در قرآن و مطهرات در اسلام مربوط به همان خرده‌گفتمان علمی در عرصه روشن‌فکری دینی می‌شود و این خرده‌گفتمان در درون روشن‌فکری دینی اجتهادی قرار داشت.

○ آقای آرمین! مرحوم بازرگان یا حتی مرحوم سبحانی اگر تناقضی در یافته‌های علمی و مبانی دینی می‌دیدند، کدام یک را به نفع دیگری تفسیر می‌کردند؟ به گمانم تفاوت اصلی روشن‌فکران عصری و اجتهادی را باید اینجا جست و جو کنیم؟

● پذیرش و عدم پذیرش مرجعیت دین در قبال مسائل مختلف ممکن است یکی از وجوه این تمایز باشد، اما این موضوع به گمان من ربطی به مسئله تعارض میان آموزه‌های دینی با یافته‌های مسلم علمی ندارد. این موضوع در سنت دینی ما امر جدیدی نیست. عالمان دینی به ویژه عالمان عقل‌گرای مسلمان همواره معتقد بوده‌اند که در تعارض میان دلیل دینی ظنی و دلیل قطعی عقلی و علمی باید دومی را مقدم دانست. روشن‌فکر اجتهادی نیز می‌تواند آموزه‌های دینی را مغایر با دستاوردهای قطعی علمی بباید، اما او به جای حذف این آموزه از اندیشه دینی خود، بدون هیچ تردیدی در دینی بودن آموزه مذکور یا صحت برداشت و استنباط آن آموزه از متن دین تردید می‌کند و می‌کوشد در پرتو معرفت بشری قطعی به اجتهادی جدید دست بزند. ممکن است در این کوشش جدید به فهمی از دین برسد که لزوماً منطبق با یافته‌های علمی نیست، اما تعارضی نیز با آن ندارد. برای روشن‌فکر دینی از نوع اجتهادی همین عدم تعارض کافی است. در واقع او تعارض مذکور را به فهم خود از دین نسبت می‌دهد نه به متن دین. در نتیجه در صدد اصلاح فهم خود بر می‌آید نه در صدد حذف یا نادیده گرفتن آن بخش از متن دین. از نظر او تعارض میان وحی قطعی و علم قطعی محال است و این تعارض یا ناشی از ظنی بودن وحی است یا ظنی بودن علم.

## ● اشاره

گرچه مباحث مطرح شده در این گفت‌وگو دارای نکات قابل توجه و مثبتی است، اما با توجه به اهمیت موضوع، یادآوری چند نکته لازم به نظر می‌رسد:

۱. آقای آرمین روشن‌فکری را سه دو قسمت اعتدالی و رادیکال تقسیم می‌کند و اخوان المسلمین، سید قطب و... را جزو رادیکالیسم و بنیادگرایی برمی‌شمارد. واقعیت این است که اساس این تقسیم ریشه غربی دارد و غربی‌ها برای منزوی کردن اسلام‌گرایان، آنها را بنیادگرا و رادیکال محسوب نمودند. منظور از بنیادگرایی، جریان عقل‌گریز و متصلب می‌باشد که بسیار اندک هستند. رادیکالیسم نام دیگری است که در مورد اسلام‌گرایی به کار می‌رود. چنین نام‌گذاری نیز ضمن آنکه از منظر ذهنیت غربی به طرفداران دخالت ارزش‌های دینی در عرصه سیاسی می‌نگرد و دچار همان مشکل مفهوم بنیادگرایی است، به لحاظ ابهام در کاربرد وصفی، این واژه در توصیف اندیشه یا عمل سیاسی نامناسب است.

با توجه به ابهامات و نقصان‌هایی که در واژگانی چون بنیادگرایی و رادیکالیسم اسلامی وجود دارد، می‌توان از واژگان خنثی و غیر جانبدارانه‌ای چون اسلام‌گرایی و اسلام سیاسی استفاده نمود. بنابراین این تقسیم از طرف آقای آرمین، مناسب به نظر نمی‌رسد.

۲. ایشان گروه‌های اسلامی فعال در دهه ۲۰ ایران را نیز رادیکال برمی‌شمارد و آنان را جزو روشن‌فکری دینی تلقی نمی‌کند، اما واقعیت این است که این گروه‌ها که عمده آن فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی بود، از چهره‌های روشن‌فکر و تحصیل‌کردگان محسوب می‌شدند و با جریان‌های فعال در مصر و برخی کشورهای اسلامی نیز رابطه خوبی داشتند. بنابراین امروز و با توجه به وضعیت حاضر که ما پیرامون آنان قضاوت می‌کنیم، باید از جاده انصاف خارج نشویم؛ زیرا آنان با توجه به زمانه خود و احساس مسئولیت در قبال ارزش‌های دینی، وظیفه خود را انجام دادند و در مسیر احیای دین مبین و شریعت ناب محمدی صلی الله علیه و آله تا سر حد جان باختن پیش رفتند.

۳. آقای آرمین از رویکرد موجود نسبت به واژه «روشن‌فکری» انتقاد می‌نماید و معتقد است که یک نگاه منفی به این واژه وجود دارد. البته این بیان کاملاً صحیح است و شایسته بود که ایشان به علل و عواملی که موجب شده واژه روشن‌فکری بازتاب منفی داشته، بیشتر اشاره می‌کردند. واقعیت این است که عده‌ای خود را «روشن‌فکر» نامیدند که اصولاً اعتقادی به مبانی دینی و ارزش‌های پذیرفته شده نداشتند. این جماعت در قالب روشن‌فکران غیر دینی می‌گنجند و برخی دیگر نیز در قالب «روشن‌فکران دینی» در عرصه حضور داشتند که هر دو جریان در منفی شدن واژه روشن‌فکر نقش داشتند. مقام معظم رهبری پیرامون روشن‌فکران غیر دینی می‌فرمایند «از اولی که مسئله روشن‌فکری در ایران شکل گرفت، به وسیله کسانی به وجود آمد که اعتقادی به دین نداشتند»<sup>۱</sup> روشن‌فکری

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شاخه دانشجویی حزب جمهوری، ۱۳۶۲/۹/۲۶.

غیر دینی در ایران به معنای دنباله‌روی از غرب، یعنی بی‌اعتنایی و تحقیر معارف و فرهنگ خودی و نیز جستن راه علاج و مراجعه به نسخه‌های انگلیسی، فرانسوی و آلمانی بود. در واقع آنچه جریان روشن‌فکری را در ایران به شکست محکوم کرد، این بود که روشن‌فکران غرب‌زده ایرانی غفلت کردند و با دین درافتادند. بر همین اساس «روشن‌فکری» منفی شد. اما جریان روشن‌فکری که پسوند «دینی» را به دنبال داشت نیز در این روند نقش داشتند. برداشت ناصواب از دین، مبارزه با دین رساله‌ای، علمی دیدن محض مسائل دینی، احساس قرابت با اندیشه‌های غربی به‌ویژه لیبرالیسم، همراه نبودن با توده‌های مردمی در جریان مبارزات از جمله عملکردهای روشن‌فکران دینی بود که واژه «روشن‌فکر» را منفی جلوه داد. به عبارت دیگر این جریان با نگاه علمی به مسائل دینی با عقبه پوزیتیویسم و تجربه‌گرایی به تحلیل مفاهیم دینی پرداختند و اصولاً به اجتهاد جواهری، و فقه سنتی اعتقاد راسخ نداشته و ندارند. مبنای آنها در سیاست، جدایی نهاد دین از نهاد حکومت است. تقلید را همچنان که در اصول دین جایز نمی‌دانند، در فروع دین هم تجویز نمی‌کنند و معتقدند که هر کس به اندازه فهم و درک خود، می‌تواند از متون دینی استفاده کند، با این توصیف نگاه منفی به «روشن‌فکر» طبیعی بود.

۴. ایشان جریان‌های بعد از انقلاب را به روشن‌فکری دینی و نواندیشی دینی تقسیم می‌کند و در ویژگی‌های نواندیشی دینی می‌گوید دین را بر مبنای دنیای جدید تفسیر می‌کنند، دین را در ساحت فردی و شخصی ارزیابی می‌کنند و در نهایت به دین بدون شریعت می‌اندیشند.

به نظر می‌رسد جریانی که آقای آرمین در قالب نواندیشی دینی توصیف کرد، کمترین قرابتی با آموزه‌های دینی دارد و پسوند دینی اصولاً براننده این جریان نیست. نواندیش و تحول‌گرایی اگرچه در ذات دین نهفته است، اما چگونگی این نوگرایی بسیار مهم است. کسانی که می‌خواهند در این مهم ورود پیدا نمایند، باید تسلط کامل به اصل دین ناب داشته باشند تا در مسیر نواندیشی دچار خطا و اشتباه نشوند.